



فقه و مصلحت

در بازخوانی

النص والاجتهاد

سیف الله صرّامی

۱. یکی از آثار گران سنگ علامه مصلح سید شرف الدین (ره) (۱۲۹۰- ۱۳۷۷ ه.ق) کتاب النص والاجتهاد است که آن را در اواخر عمر شریف خود و در حدود هشتاد و پنج سالگی نوشت. ^۱ بنابراین، کتاب برآمده از انبوه دانش و تجربه ای است که فرهیخته ای پر استعداد و پر کوشش همچون او، می تواند طی سالیان دراز فراهم آورد. این کتاب، مانند بسیاری دیگر از آثار ایشان، با روش علمی و به دور از تعصبات عامیانه، بیشتر به مسائل اختلافی بین شیعه و سنی، از زاویه ای مخصوص می پردازد. هم چنان که از نام کتاب پیداست، او در این کتاب کوشیده تا بسیاری از اجتهادهای پیشوایان اصلی اهل سنت را، با نصوص مورد قبول فریقین به نقد کشد. علامه پیشوایانی را برمیگزیند که سیره آنها برای اهل سنت معتبر و متبوع است و از میان اجتهادات آنان نیز، بیشتر آن اجتهاداتی را برمی رسد که براساس نصوص کتاب و سنت نقد می پذیرد.

۲. مسئله فقه و مصلحت از مسائل فقهی به شمار می‌رود که در عصر جمهوری اسلامی ایران، به تدریج و با گذشت چند سالی از عمر نظام اسلامی که مدعی برپایی حکومت و دولت براساس فقه توانمند شیعه است، پیش روی فقها و متفکران شیعه رخ نمود. در این مسئله، فقه احکام مدونی را می‌نماید که مستند به نصوص شرعی، در شکل و لباس قانون، یا حتی در غیر این لباس، بر پایه مبانی کلامی خود، در آستانه اجرا شدن و پوشیدن جامه عمل در صحنه اجتماع قرار می‌گیرد. مصلحت، آن هم بر پایه‌های کلامی و اصول فقهی مخصوص خود، مدعی است که باید در کوران حوادث و تحولات پیچیده، متعدد و متنوع مورد لحاظ باشد، تا بتواند مدیریت تحولات را به دست گیرد. جمود، ایستایی و عقب افتادن از کاروان پیشرفت و تحول که حتی در نگاه کلان و کلی به اهداف اساسی آموزه‌های اسلامی در سعادت فردی، اجتماعی، دنیوی و اخروی فراگیر بشر، نیز، مذموم و مطرود است، از آثار زیان‌بار و نامطلوب بی‌توجهی به مصالح است. مصالح، دست کم در مقام اجرا^۲ و عرفی شدن فقه به معنای تهی شدن از محتوای ثابت و حیاتی (به طوری که عملاً پای در راه سکولار شدن جامعه و نظام حکومت گذاشته شود که آن هم فاصله گرفتن از ضروریات دینی نظام را می‌نماید)، از آثار ناخواسته حکم فرمانی مصلحت برای هر متدین و معتقد به حکومت و جامعه دینی است.

چالش فقه و مصلحت رفته رفته آراء و نظریاتی را در میان متفکران رقم زد تا آنان را در دو طیف ترجیح دهندگان فقه بر مصلحت و بالعکس جای دهد. این دو طیف گزینی، تنها در نظر و اندیشه انتزاعی نیست؛ زیرا مسئله فقه و مصلحت از مسائل صرفاً نظری نیست، بلکه در جای جای تصمیمات مختلف، سیاست‌ها و خط‌مشی‌ها، چه در حوزه‌های تقنینی و چه در حوزه‌های اجرایی و حتی حوزه‌های قضایی آثار خود را نشان می‌دهد. اما این



توصیف‌ها مانع از این نیست که بتوان با ترسیم، تعمیق و تحلیل جوانب مختلف، مسئله و براساس ملاحظه جوانب کلامی، اصولی و فلسفه فقهی دو طرف، برای داوری و رسیدن به یک جمع‌بندی مستند و منسجم تلاش کرد.^۳ (نگارنده با تلاش در جهت تدوین مباحثی همچون ضوابط تشخیص مصلحت در نظام اسلامی، مرجع تشخیص مصلحت، حجیت رأی براساس مصلحت و... در همین راه گام نهاده است).

۳. رابطه کتاب النص والاجتهاد علامه سید شرف‌الدین، با مسئله فقه و مصلحت چیست؟ این پرسش در دو جهت قابل پی‌گیری است: اول این که: آیا ارائه دیدگاهی را از این کتاب درباره این مسئله می‌توان برگرفت؟ و دوم این که تحلیل و تعمیق این مسئله چه تأثیری می‌تواند در اهداف آن کتاب داشته باشد؟ پیش از طرح سؤال اصلی این مقاله و پس از دو مقدمه پیش گفته، باید به این دو سؤال هم پاسخ دهیم. در مورد سؤال اول باید گفت که، چنان که پیش‌تر هم اشاره شد، النص والاجتهاد به آراء و نظریاتی می‌پردازد که پیشوایان بزرگ و موجه نزد اهل سنت در صدر اسلام داشته‌اند و براساس نصوص کتاب و سنت قابل نقل است. بخشی از این آراء از خلیفه اول و دوم است که در دوره حکم‌رانی آنان پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) ابراز و اجرا شده است. سیره این دو در بین جمهور اهل سنت؛ بیشترین اعتبار را دارد؛ به گونه‌ای که دانشمندان اهل سنت از تخطئه اجتهادات آنان پرهیز می‌کنند، و اگر با ادعای مخالفت این اجتهادات و آراء با نصوص کتاب و سنت مواجه شوند، تلاش می‌کنند که با تمسک به تأویلات و توجیهاتی، مخالفت‌ها را پاسخ دهند. یکی از این توجیهات که در چندین مورد از اجتهادات مذکور، دانشوران اهل سنت بیان کرده‌اند، تمسک به مصلحت است. علامه



شرف الدین در النص والاجتهاد، به این توجیه توجه نشان داده و آن را نقد کرده و طی آن، به مسئله فقه و مصلحت پرداخته است که در ادامه این نوشتار به آن خواهیم پرداخت.

اما درباره سؤال دوم: هدف علامه از تدوین کتاب النص والاجتهاد نشان دادن مخالفت مواردی از اجتهادات و آرای افراد یاد شده با نصوص کتاب و سنت است.^۴ روش تقریبی و مقارنه ای (تقریب و مقارنه بین مذاهب اسلامی) که با نقادی علمی و منصفانه همراه است از ویژگی های شاخص کتاب به شمار می رود. پرهیز از شعار و تعصب بی جا و تکیه بر استدلال های محکم و شفاف راهی است که آن عالم فرزانه برای رسیدن به وحدت و هم گرایی مقبول مسلمانان در عمل و نظر برگزید. از این رو، به مسئله فقه و مصلحت در جامعه و حکومت که از سوی طرف مقابل او در مباحثه النص والاجتهاد مورد تمسک واقع شده بود، توجه نشان داد. بنابراین، اگر مسئله فقه و مصلحت به خوبی تبیین و تدوین شود، در واقع، کمک مهمی است برای رسیدن به هدفی که در النص والاجتهاد با روش یاد شده، پی گرفته می شود.

۴. با تمهید مقدمات فوق، اکنون زمینه برای طرح پرسش اصلی این نوشتار فراهم است: اگر نقدهای علامه شرف الدین بر آن دسته از اجتهادات پیشوایان اهل سنت در صدر اسلام که با مصلحت گرایی خاص آنان در مدیریت جامعه اسلامی صورت گرفته، از زاویه فقه و مصلحت بازبینی شود، چه نتایجی از این بازبینی در داوری آن نقدها و نیز در تبیین رابطه فقه و مصلحت به دست خواهد آمد؟ اهمیت پاسخ به این سؤال برای ما در این عصر که پس از چندین دهه از وفات آن علامه می گذرد، دوچندان است؛ زیرا اکنون شیعه چندین سال تشکیل حکومت در نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران را به خود دیده است. علامه



شرف الدین در عصر خود و قبل از به چالش کشیده شدن فقه شیعه (پایگاه اصلی سیاست و حکومت در نظام عظیم جمهوری اسلامی ایران)، نوشته است:

«نعم رأیت - بكل أسف - بعض ساسة السلف وكبرائهم يؤثرون اجتهادهم في ابتغاء المصالح على التعبد بظواهر الكتاب والسنة ونصوصهما الصريحة يتأولونها بكل جرئة ويحملون الناس على معارضتهما طوعاً وكرهاً بكل قوة وهذا أمر ليس له قبلة ولا دبرة فإننا لله وانا اليه راجعون»^۵

آری! مع الأسف دیده می شود که برخی از رهبران و بزرگان گذشته اجتهادهای خود را بر اساس مصالح، بر تعبد به ظواهر و نصوص قرآن و سنت ترجیح می دهند. نصوص را با جرئت تمام تأویل می کنند و مردم را خواسته و ناخواسته با قدرت تمام بر مخالفت با نصوص و امی دارند. این فرایندی است که ابتدا و انتها ندارد و در برابر آن فقط می توان به خدا پناه برد.

«انا لله وانا اليه راجعون» .

اکنون این پرسش (حق یا باطل) دست کم در اذهان اهل سنتی که مخاطبان کتاب النص والاجتهاد بوده و هستند، مطرح می شود که آیا آنچه علامه شرف الدین در چند سطر فوق از آن به خدا پناه می برد، همان نیست که در جمهوری اسلامی ایران اتفاق افتاده و بلکه با تشکیل نهادهای مربوطه، قانونی و نهادینه شده است؟ اگر آن پرسش اصلی که چند سطر قبل گذشت پاسخ داده شود، این پرسش فرعی (ولی حساس) نیز پاسخ داده می شود. از رهگذر پاسخ به پرسش اصلی، همان طور که از نحوه طرح آن فهمیده می شود، هم می توان به تبیین زوایایی از مسئله فقه و مصلحت امیدوار بود و هم به تعمیق و تثبیت بخشی از نقدهایی که آن عالم فرزانه در عصر خود بر پاره ای از اعمال نظرهای سرنوشت ساز و تأثیرگذار بر



جهان اسلام و روابط مسلمانان، داشته است. در این مقاله سعی می‌کنیم گامی هر چند ناچیز و در وسع علمی خود، با فرصتی اندک، در راستای پاسخ به سؤال اصلی، برداریم. پاسخ همه جانبه فرصتی فراخ و تحقیقی گسترده می‌طلبد.

۵. برای آغاز سخن در فقه و مصلحت باید از پایه‌های کلامی آن آغاز کرد: مهم‌ترین پایه کلامی قابل طرح در مسئله فقه و مصلحت که در دانش نوظهور فلسفه فقه نیز می‌تواند جای بگیرد، عبارت است از جامعیت و ابدیت شریعت اسلام. اصولاً خاستگاه مسئله شدن رابطه فقه و مصلحت در همین جا به علاوه لزوم عمل به مصالح به طور کلی است. با مفروض گرفتن این ادعا که شریعت اسلام همه احکام مورد نیاز را در روابط فردی و اجتماعی انسان در خود دارد، و این احکام در هیچ زمانی تغییر نمی‌پذیرد، و سعادت انسان را تأمین می‌کند، پرسش اساسی در رابطه فقه و مصلحت قابل طرح خواهد بود؛ این پرسش که در رویدادها و مسائل جدید یا مسائل تغییر یافته، یا حتی تغییر نیافته قدیم، در روابط پیچیده و متعدد انسانی، چگونه می‌توان براساس مصالحی که گاهی رعایت آنها مخالف با صراحت یا ظواهر نصوص می‌نماید، و گاهی هم نصوص در آن باره ساکت است، عمل کرد؟ اگر جامعیت و ابدیت احکام برآمده از نصوص کتاب و سنت که از آن در مسئله فقه و مصلحت، به فقه یاد می‌کنیم، در باور ما مفروض نباشد، لزوم عقلی و نقلی عمل به مصالح به طور کلی، بس خواهد بود که در هر زمان و مکانی، همچون نظام‌های حقوقی سکولار، مصالح خود را تشخیص دهیم و براساس تشخیص خود عمل کنیم.^۶ بگذریم از این که اصولاً تشخیص مصالح حتی در نظام‌های غیر دینی، وقتی در سطح جامعه و به گونه مصلحت عمومی مطرح می‌شود، نیز مشکلات و مسائل مخصوص به خود را دارد.

از این روست که علامه شرف‌الدین، در آغاز کتاب النص والاجتهاد، به این



پیش فرض مهم توجه نشان داده و مبنای خود را که دست کم در کلیت و سرپرستی، مبنای اصیل تفکر کلامی و اصول فقهی شیعه است، مختصر و مفید بیان کرده است:

«إن الشرائع الاسلامیه قد وسعت الدنیا والأخره بنظمهما وقوانینها وحکمتها فی جمیع أحكامها وقسطها فی موازینها، وإنها المدینة الحکیمه الرحیمه الصالحه لأهل الارض فی کل مکان وزمان، علی اختلافهم فی أجناسهم وأنواعهم وألوانهم ولغاتهم. لم ینق شارع الاسلام، وهو علام الغیوب جلّ وعلا، غایة الأوضح سیلها و اقام لا ولی الالباب دلیلها...»^۷

احکام شرع مقدس اسلام دنیا و آخرت انسان را، با نظام ها، قوانین، حکمت ها و بسط عدالت در معیارهای خود، پوشش می دهد. احکام اسلام، جامعه اسلامی را با حکمت، رحمت و صلاح برای همه اهل زمین در هر زمان و مکانی و با هر دگرگونی در نژاد، گروه، رنگ و زبان، اداره می کند. شارع مقدس اسلام که علام الغیوب است، همه راه های سعادت و هدایت انسان را به غایت روشنی بیان کرده و برای صاحبان عقل حجت بر آنها را تمام کرده است ...

آن گاه، تأکید می کند که برای به دست آوردن احکام، باید به مفاد صریح و ظاهر کتاب و سنت که به اجماع امت، حجت به شمار می روند، به معیارهای عرفی در فهم سخن، روی آورد.^۸

۶. نتیجه منطقی مبنای پیش گفته در مسئله فقه و مصلحت چیست؟ باید دو جایگاه مصلحت در تعامل با فقه را از هم تفکیک کنیم تا بتوانیم پاسخ صحیح این پرسش را بیابیم (جایگاه این دو اثباتی است، اما پایگاه سومی هم برای



مصلحت تصور می شود که پایگاه ثبوتی دارد و جایگاه آن تبعیت احکام از مصالح و مفسد نفس الامری است.^۹ جایگاه اول، قرائت سنتی و غالب در میان اهل سنت است که تحت عنوان هایی همچون مصالح مرسله و استصلاح گرد می آید. مصلحت در این جایگاه (در مرحله استنباط احکام کلی شرعی که در فقه مدون می شود)، پایه استنباط فقیه است - توضیح، تفصیل، نقد و تحلیل این جایگاه در این مختصر امکان پذیر نیست.

جایگاه دوم، قرائت سنتی و غالب نزد فقهای شیعه است که معمولاً در ابواب و مواضع مربوط به ولایت و تولی امور مطرح می شود. مصلحت در این جایگاه، استنباط حکم کلی شرعی را پایه ریزی نمی کند؛ بلکه دستورالعمل و نصب العینی است که هنگام به کار بستن ولایت و تولی شرعی امور، صاحب ولایت رعایت می کند. این گونه مصلحت، برعکس مصلحت در جایگاه اول، نسبت به حکم کلی شرعی حالت پسینی و مابعدی دارد. در این جا مصلحت بسان ابزاری است برای هرچه بهتر اجرا شدن حکم کلی شرعی (و البته با لحاظ مجموع خواسته های کلی و جزئی شارع که طی ضوابطی صورت می گیرد) و طبعاً با لحاظ حکم شرعی و پس از آن به کار می رود. اما در جایگاه اول، مصلحت مدعی کشف و احراز حکم کلی شرعی است، و طبعاً قبل از حکم شرعی و برای دست یافتن به آن به کار می آید.^{۱۰}

از مبنای پیش گفته که با عبارات علامه شرف الدین نقل کردیم، به دست می آید که: در تعامل فقه و مصلحت، جایگاه اول مصلحت سست و بی ارزش می گردد. این پیش فرض که احکام شرعی در شریعت اسلام به صورت جامع و کامل برای همه زمان ها و مکان ها از روی نصوص و ظواهر کتاب و سنت استنباط می شود، پایگاه مصلحت را که پایه استنباط احکام کلی شرعی است، ویران می سازد؛ زیرا با جامعیت احکام که دست کم در منظر صاحبان این مبنی



به معنای برآورده سازی و پاسخ گویی همه نیازهای مورد انتظار است، جای برای استنباط احکام بر اساس مصالح نمی ماند.

علامه خود به این نتیجه، به اختصار تصریح می کند:

«نحن الامامیه إجماعاً وقولاً واحداً لا نعتبر المصلحة في تخصيص عام ولا تقييد مطلق إلا إذا كان لها في الشريعة نص خاص يشهد لها بالاعتبار. فإذا لم يكن لها في الشريعة أصل شاهد باعتبارها إيجاباً أو سلباً كانت عندنا ممّا لا أثر له، فوجود المصالح المرسله وعدمها عندنا على حد سواء»^{۱۱}

ما امامیه همگی متفق القول هستیم که مصلحت اعتباری در تخصیص عام یا تقييد هیچ مطلقى ندارد، مگر این که در ادله شرعیه نص خاصی معتبر بر آن شهادت دهد. اگر چنین شهادتی برای مصلحت اثباتاً یا نفياً در کار نباشد، نزد ما اعتباری ندارد. از همین روست که ما مصالح مرسله را معتبر نمی دانیم.

۷. آیا پیش فرض و مبنای پیش گفته، می تواند جایگاه دوم مصلحت را هم مخدوش سازد؟ مرحوم علامه شرف الدین در این باره، دست کم اظهار نظر صریح و اعتماد پذیری ندارد. ظاهراً عدم اعتقاد وی در جایگاه یک شیعه به مشروعیت حکومت و ولایت خلیفه اول و دوم (که اجتهادات آنان در این جا مورد بحث قرار می گیرد) مانع از توجه او به جایگاه دوم مصلحت درباره آنان است. پیش تر اشاره شد که: جایگاه دوم ابزاری است البته مضبوط (که در جای خود قابل بحث است) در دست حکومت مشروع اسلامی؛ هم چنان که اهل سنت نیز غالباً و ستنأ در توجیه رفتار خلفا و صحابه ای که سیره آنان را حجت می دانند، به مصلحت در جایگاه اول آن می اندیشند و می خواهند



◇ مسئله فقه و مصلحت از مسائل فقهی به شمار می‌رود که در عصر جمهوری اسلامی ایران، به تدریج و با گذشت چند سالی از عمر نظام اسلامی که مدعی برپایی حکومت و دولت براساس فقه توانمند شیعه است، پیش روی فقها و متفکران شیعه رخ نمود. در این مسئله، فقه احکام مدونی را می‌نماید که مستند به نصوص شرعی، در شکل و لباس قانون، یا حتی در غیر این لباس، بر پایه مبانی کلامی خود، در آستانه اجرا شدن و پوشیدن جامه عمل در صحنه اجتماع قرار می‌گیرد. مصلحت، آن هم بر پایه‌های کلامی و اصول فقهی مخصوص خود، مدعی است که باید در کوران حوادث و تحولات پیچیده، متعدد و متنوع مورد لحاظ باشد، تا بتواند مدیریت تحولات را به دست گیرد. ◇

براساس مصلحت بینی از رفتار آنان حکم شرعی را استنباط کنند. به هر حال، اگر از دیدگاه شرف الدین هم نتوانیم مطلبی در این باره به دست آوریم، پاسخ سؤال به نظر ما منفی است؛ زیرا جایگاه دوم مصلحت، هم چنان که در توضیح آن گذشت، نمی‌خواهد از مصلحت حکم، کلی شرعی استنباط کند تا با جامعیت شریعت و فراگیری آن برای هر زمان و مکان‌ها منافاتی داشته باشد.

۸. اکنون بازخوانی یک نمونه‌ای از اجتهادات خلیفه اول و دوم که در کتاب النص والاجتهاد مورد نقد و بررسی قرار گرفته، از زاویه امکان تطبیق تعامل فقه و مصلحت، با عنایت به آنچه تاکنون نوشتیم، راه را برای رسیدن به یک جمع بندی (در مجال اندک این مقاله) و برای کاوش در پاسخ پرسش اصلی یاد شده، هموارتر خواهد کرد. این نمونه در مسئله «سهم مؤلفه قلبیهم» در باب زکات است. در این باره در قرآن کریم می‌خوانیم:

«إنما الصدقات للفقراء والمساكين والعاملین علیها والمؤلفه قلبیهم وفي الرقاب والغارمین وفي سبیل الله وابن السبیل فریضة من الله والله علیم حکیم.»^{۱۲}

یکی از اصنافی که در این آیه برای مصرف زکات معرفی شده‌اند، «مؤلفه قلبیهم»

است. اینان کسانی هستند که دل‌هایشان با دادن زکات به ایشان جلب می‌شود تا اسلام آورند، یا به وسیله آنان دفع شر دشمنان حاصل می‌شود و یا برای دیگر اهداف اسلامی کمک و یاری می‌رسانند.^{۱۳} علامه شرف‌الدین پس از نقل آیه شریفه، به اجرای آن در زمان پیامبر اکرم (ص) درباره سهم این دسته از اصناف اشاره می‌کند که مورد انکار هیچ کس نیست و همه مسلمین بر آن اتفاق نظر دارند.^{۱۴} سپس به نقل واقعه‌ای می‌پردازد که در زمان خلافت ابوبکر و با محوریت عمر اتفاق افتاد و طی آن سهم این دسته قطع شد. در این واقعه، وقتی صاحبان این سهم، با دستور کتبی خلیفه، نزد عمر که ظاهراً منصب تقسیم زکات را در اختیار داشته می‌روند تا سهم خود را بگیرند، وی از دادن خودداری می‌کند و حتی نامه خلیفه را هم پاره می‌کند و می‌گوید: هیچ نیازی به شما نیست؛ خداوند اسلام را عزت بخشیده و از شما بی‌نیاز ساخته است. اگر مسلمان شوید با شما کاری نیست، و گرنه شمشیر بین ما و شما حکم خواهد کرد. آنان نزد خلیفه برمی‌گردند و می‌گویند خلیفه تویی یا عمر؟ ابوبکر کار عمر را تأیید می‌کند و می‌گوید: به خواست خداوند، خلیفه اوست.^{۱۵}

علامه شرف‌الدین، این تصمیم مشترك خلیفه اول و دوم را یکی از موارد اجتهاد آنان در مقابل نص آیه شریفه یاد شده می‌شمرد که پذیرفتنی نیست. مخالفت با نص قرآن و سیره پیامبر اکرم (ص) که اشاره شد، محور نقد و ایراد ایشان بر نظر دو خلیفه است. اما برخی از فقها و اصولی‌های اهل سنت تلاش کرده‌اند که این نظر را بر پایه اصل مصلحت توجیه کنند. از جمله ابن رشد مالکی (۵۹۵-۵۲۰ ه.ق)، پس از نقل نظر مالک مبنی بر این که دیگر «مؤلفه قلوبهم» وجود ندارد، می‌گوید:

«وهذا كما قلنا التفات منه إلى المصالح»؛^{۱۶}

این نظر از جانب ایشان همان اعتبار دادن به مصالح است که پیش‌تر اشاره شد.



علامه شرف الدین نقد خود را بر این توجیه، به نقل سخن یکی از صاحب نظران اصول فقه اهل سنت، محمد معروف دوالیبی که اخذ به مصلحت را شرح و توضیح بیشتری داده، متوجه می سازد. خلاصه سخن دوالیبی چنین است:

«شاید اجتهاد عمر از باب تغییر احکام به تغییر مصالح، در تحول زمانه باشد. البته نص قرآن در این باره نسخ نشده و ثابت است. توضیح این که خداوند سبحان در اوایل ظهور اسلام، هنگامی که مسلمانان در موضع ضعف بودند، بخشی از مال زکات را برای کسانی قرار داد که خوف شر آنان می رفت و امید بود با اعطای زکات، دل آنان به سمت مسلمین جلب شود. این یک تدبیر سیاسی است که امروزه هم از سوی برخی از دولت ها به کار می رود. اما هنگامی که در زمان خلفا، مسلمین قدرت گرفتند، رأی و تصمیم عمر این شد که «مؤلفه قلوبهم» از زکات محروم گردند. معنای این تصمیم ابطال یا تعطیل کردن نص قرآن نیست؛ زیرا وی از ظاهر نص گذشت و به علت آن توجه کرد. عمر اندیشید که علت حکم اعطای زکات به «مؤلفه قلوبهم» شرایط زمانی خاص و در گذر بوده که در آن، اسلام در موضع ضعف قرار داشته و پیش گیری از شر این افراد و جلب قلوب آنان جا داشته است اما وقتی که اسلام قوت و شوکت یافت و شرایط تغییر کرد، براساس علت یاد شده، باید از دادن زکات به آنها خودداری کرد.»^{۱۷}

شرف الدین، سه دلیل را بر رد این سخن می آورد:

«اول این که: نص قرآنی بر سهم این گروه اطلاق روشنی دارد



که قابل تردید و انکار نیست. با وجود چنین اطلاقی نمی توان آن را بدون اعتماد بر دلیلی از کتاب یا سنت، قید زد یا معلل به تعلیلی انگاشت. بر چه اساسی می توان علت این حکم را جلب دل ها دانست، فقط در زمانی که اسلام در موضع ضعف است؟ دوم این که: بر فرض اگر از شرّ کسانی که «مؤلفه قلوبهم» خوانده می شوند، در زمانی ایمن گردیم، اما مصلحت دخول آنان به اسلام، در اثر اعطای سهمی از زکات هنوز وجود دارد و ای بسا این مصلحت با قدرت گرفتن اسلام، بیشتر و شدیدتر هم شده باشد. پیامبر اسلام (ص) هم با لحاظ مصالح مختلف این مهم را پرداخت می کرده اند. سوم این که: با یک مصلحت متغیر نمی توان حکم قرآنی را عوض کرد؛ زیرا قدرت اسلام در زمان های مختلف گاهی هست، گاهی نیست، و نمی توان این سهم را قطع کرد تا وقتی که قدرت اسلام رو به کاهش رفت، مانند وضعیتی که در این دوران به وجود آمده است، مجبور به اعطای آن شد.^{۱۸}

جالب این که شرف الدین پس از این نقد، سعی می کند برای رفتار خلیفه اوّل و دوم در خودداری کردن از دادن سهم «مؤلفه قلوبهم» توجیهی بیاورد که حاوی مخالفت آنان با نصّ قرآنی نباشد. حاصل توجیه او این است که در آیه شریفه، اصناف مصرف زکات معین شده اند، اما نیامده است که هر مال زکاتی را همانند مالی که بین شرکاء تقسیم می شود، حتماً باید بین همه آن اصناف تقسیم کرد. بنابراین، اگر مال زکات به مصرف برخی از این اصناف هم برسد و برخی دیگر، محروم بمانند، مخالفتی با آیه شریفه نشده و زکات دهنده به تکلیف خود عمل کرده است؛ زیرا زکات در مصرفی صرف شده که آیه شریفه



مشخص کرده است. تنها مانع پذیرش این توجیه، اجماع خود اهل سنت است که می‌گویند: خلیفه اول و دوم سهم مؤلفه قلبیهم را اساساً ساقط کردند.^{۱۹}

۹. در گفت و گوی مرحوم شرف الدین با صاحب نظران اهل سنت به نمایندگی محمد دوالیبی، درباره سهم مؤلفه قلبیهم و اجتهاد عمر و امضای ابوبکر که خلاصه آن نقل شد، از زاویه سؤال اصلی یاد شده در فقه و مصلحت ملاحظاتی قابل ارائه است:

۱. توجیه اخیر ایشان درباره نظر خلیفه دوم و امضای خلیفه اول، بر اساس شواهد تاریخی و روایی که در ماجرا هست، پذیرفتنی نمی‌نماید. توجه ما به این توجیه از آن روست که اگر این توجیه درست باشد، اساساً مسئله را از تحت پوشش چالش فقه و مصلحت خارج می‌کند. به هر حال، دقت در همان متنی که خود ایشان برای بیان ماجرا نقل کرده، بس خواهد بود تا مطلب را روشن سازد:

«لَمَّا وَلِيَ ابُوبَكْرٍ، جَاءَ الْمُؤَلَّفَةَ قَلْبِهِمْ لَاسْتِيفَاءِ سَهْمِهِمْ هَذَا، جَرِيًّا عَلَى عَادَتِهِمْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (ص)، فَكَتَبَ أَبُو بَكْرٍ لَهُمْ بِذَلِكَ. فَذَهَبُوا بِكِتَابِهِ إِلَى عُمَرَ لِيَأْخُذُوا خَطَّهُ عَلَيْهِ فَمَزَقَهُ وَقَالَ: لَا حَاجَةَ لَنَا بِكُمْ فَقَدْ أَعَزَّ اللَّهُ الْإِسْلَامَ وَأَغْنَى عَنْكُمْ، فَبَانَ أَسْلَمْتُمْ وَإِلَّا السِّيفُ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ ...»^{۲۰}

وقتی ابوبکر حکومت را به دست گرفت، مؤلفه قلبیهم نزد او آمدند تا سهم خود را مانند زمان رسول خدا (ص) از زکات بگیرند. ابوبکر آنها را با نامه‌ای به عمر حواله داد تا از او بگیرند. وقتی نامه ابوبکر را نزد عمر بردند، او نامه را پاره کرد و گفت: نیازی به شما نداریم؛ خداوند اسلام را عزیز داشته و



از شما بی‌نیاز ساخته است. اگر اسلام آورید چه بهتر و گرنه شمشیر بین ما و شما حکم خواهد کرد.

دلیلی که عمر برای کار خود می‌آورد، این نیست که مال زکات را به دیگران داده ایم و بنابر آیه شریفه واجب نیست بین همه اصناف مصرف توزیع و تقسیم گردد. اگر در این باره دست کم سکوت کرده بود، شاید راهی برای توجیه مرحوم شرف‌الدین بود. اما او نه تنها این دلیل را نیاورد، بلکه دلیلی آورده که مفاد آن صریحاً مصلحت‌اندیشی در مقابل یک نص شرعی است که باید در مبحث فقه و مصلحت، درستی و نادرستی آن بررسی شود. دلیل او این است که: ما (متولیان اسلام) نیازی به مؤلفه قلوبهم نداریم؛ زیرا خداوند اسلام را عزت و قدرت بخشیده و از آنان بی‌نیاز گردانیده است. این تمسک به مصالح برآمده از شرایط جدید زمانی و مکانی است که به ادعای تمسک‌کننده به آن در این جا، اساساً حکم رابطه حکومت اسلامی را با این دسته (مؤلفه قلوبهم) برخلاف آنچه در ظاهر نص قرآنی و سیره پیامبر اکرم (ص) در زمان خود بوده، تغییر می‌دهد. رابطه در نص قرآنی و سیره پیامبر اکرم (ص)، رابطه تألیفی و صلح‌آمیز است، ولی در نگاه خلیفه دوم، بر محور شرایط جدید، رابطه ای قهرآمیز و قدرت‌مدارانه می‌نماید. شاهدش این که بی‌درنگ می‌گوید: اگر اسلام آورید باکی نیست و گرنه شمشیر بین ما و شما حکم خواهد کرد: «فان اسلمتم والا السیف بیننا و بینکم».

۲. بار دتوجیه اخیر مرحوم شرف‌الدین، اکنون باید دید تعامل فقه و مصلحت در این مورد، با چه نوعی از آن، از انواعی که قبلاً اشاره شد (مصلحت در مرتبه استنباط حکم شرعی و مصلحت در مرتبه اجرایی حکم شرعی) تطبیق می‌پذیرد؟ پاسخ به این پرسش از سه منبع ممکن است: اول از دیدگاه خود کسانی که در آن واقعه تاریخی عمل کرده‌اند و برخلاف ظاهر نص



قرآنی و سیره نبوی نظر داده اند؛ دوم از دیدگاه توجیه گران بعدی که نظر و تصمیم عاملان آن صحنه تاریخی را به هر دلیلی حجت و معتبر دانسته اند؛ و سوم از دیدگاه مبانی اصولی شیعه که هر چند حکومت اسلامی را در آن واقعه مشروع نمی داند، در برابر آن می تواند این سؤال را مطرح کند که اگر حکومت اسلامی مشروع باشد، تصمیم مقتضی در آن شرایط متغیر چیست؟ طبعاً گفت و گوی ما با مرحوم شرف الدین نیز در همین مرحله سوم خواهد بود.

درباره دیدگاه خود کسانی که در آن واقعه تاریخی عمل کرده اند، قبلاً اشاره شد که خلیفه دوم، توجیه کار خود را مصلحتی دانسته که در شرایط جدید به وجود آمده است. در این توجیه، اشاره ای به سیره رسول خدا (ص) یا نص قرآن در این باره نشده است. با توجه به این که نمی توان پذیرفت که خلیفه از آن آیه خبر نداشته یا سیره پیامبر (ص) را نمی دانسته، احتمالات دیگری پیش می آید که چون در این نوشته اهمیت چندانی ندارد، پی گیری نمی شود؛ از جمله آن احتمالات شرعی و تعبدی نبودن این گونه امور در نظر خلیفه است، بلکه شاید در نظر او تصمیم گیری درباره این امور به مقتضای زمان و بر عهده متولی مسلمان بوده است؛ و یا این که به نظر او: این امور شرعی است، ولی قرآن و سنت حکم شرعی زمان خود را گفته اند، و در این زمان، باید حکم شرعی را از روی مصالح زمان تشریح کرد؛ و یا این که در این جا ادله دیگری هست که باید مقدم بر نصوص تعیین سهم مؤلفه قلوبهم گردد؛ چنان که برخی از خود خلیفه دوم نقل کرده اند که دلیل خودداری از دادن سهم مؤلفه قلوبهم را «من شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر» (کهف/ ۲۹) دانسته است.^{۲۱} درباره دیدگاه توجیه گران بعدی نیز نظر دوالبی و نقد مرحوم شرف الدین بر آن گذشت که تفصیل آن در این مختصر نمی گنجد. به هر حال، از هیچ کدام از دو دیدگاه یاد شده نمی توان مصلحت در مرتبه اجرای حکم شرعی را فهمید، بلکه بنابر برخی از احتمالات، هم چنان که گذشت،



رفتار خلیفه دوم اصولاً کاری با حکم شرعی ندارد.

اما مهم تر از همه در این جا بررسی مسئله از دیدگاه مبانی اصولی شیعه است. اگر حکومت اسلامی مشروع برپا باشد، با عنایت به اختیارات و صلاحیت آن چه تأثیری در اصل مسئله و در نقد شرف الدین بر توجیه مصلحت گرایانه آن می گذارد؟ پیش تر اشاره شد که: مبانی اصولی شیعه جایگاه مصلحت را که پایه استنباط حکم شرعی است، آن چنان که نزد اهل سنت معروف شده، برنمی تابد. مصلحت در نگاه شیعه، ابزاری است که با آن روند عقلانی و عقلایی بودن اجرا و امثال احکام و خواسته های برآمده از منابع شرعی (کتاب، سنت و ...) تأمین می شود. بنابراین، اثباتاً در مقام ولایت و حکومت می توان به صورت وسیع از آن بهره گرفت، و حتی در احکام فردی و عبادی صرف نیز مصلحت در مقام اجرا خود را به گونه ای می نمایاند و به کار می آید. برنامه ریزی ای که یک فرد مؤمن برای زندگی شخصی خود می کند تا عبادات و دیگر تکالیف فردی خود را هر چه بهتر انجام دهد، برآمد، از همان مصلحت گرایی عقلانی است که در مقام اجرای خواسته های شارع مقدس به کار می رود. اکنون باید بررسی کرد که وقتی نصّی شرعی مانند آیه «مؤلفه قلوبهم» پیش روی حکومت اسلامی است و تشخیص کارشناسی داده می شود که شرایط زمان صدور نص تغییر کرده، وظیفه و صلاحیت حکومت اسلامی چیست؟ آیا بی توجه به تغییر شرایط، که می تواند آثار اجرای حکم را متفاوت از آثاری گرداند که در زمان صدور انتظار می رفته، می توان حکم را اجرا کرد؟ یا این که باید در علت صدور حکم به مقتضی و تناسب شرایط جدید غور کرد و همچون نظر اهل سنت، بیشتر به مضمونی بودن علتی که به دست آمده اعتماد کرد و آن را علت شرعی حکم، معمم و مخصّص پنداشت؟ اشکال راه اول، فاصله گرفتن از عقلانیت و مصلحت گرایی در مقام اجراست که در واقع ناشی از جزئی نگری و



بی توجهی به مجموع خواسته های شارع در مقام اجرا و امتثال هر حکم است. اما راه دوم، خطر تحمیل ظنون شخصی یا نوعی را بر نصوص شرعی و انتساب آنچه را در شرع نیست یا نمی دانیم که هست یا نیست، به شرع مقدس در بر دارد. اگر ظاهر سخن مرحوم شرف الدین را در نقد بر اهل سنت در مسئله مؤلفه قلوبهم و مانند آن در نظر بگیریم، و اگر از جایگاه علمی او به عنوان یک عالم فرهیخته شیعه که باید سخن او را با توجه به مبانی اصولی شیعه بفهمیم و توجیه کنیم، چشم پوشی شود، برداشت از سخن او همان راه اول است. اما به نظر می رسد که می توان نقد او را بر اساس راه سومی تعمیق بخشید و با مبانی اصولی شیعه آن چنان آن را توجیه کرد که نه اشکال راه اول را داشته باشد و نه خطرهای راه دوم را؛ از آن جا که تفصیل و تشریح این راه که در واقع نظریه ای است برای تعامل فقه و مصلحت در صحنه حکومت و سیاست، به طول می انجامد، آن را به تحقیقات مفصل و دامنه دار می سپاریم.^{۲۲} قرائتی از آن نظریه که در چهارچوب این مقاله می گنجد، بدین شرح خواهد بود: تفاوت حکومت اسلامی با غیر اسلامی در نسبتی است که حکومت اسلامی با منابع اسلامی در نظر و عمل برقرار می کند. تعهد حکومت اسلامی به منابع اسلامی که در رأس آنها قرآن و سنت قرار دارد، اسلامیت نظام را معنی می بخشد. از سوی دیگر، جامعه و روابط پیچیده آن، محل تحوّل و تغییر است و باعث می شود که هرگونه تصمیم، حرکت و

◇ روش تقریبی و مقارنه ای (تقریب و مقارنه بین مذاهب اسلامی) که با نقادی علمی و منصفانه همراه است از ویژگی های شاخص کتاب به شمار می رود. پرهیز از شعار و تعصب بی جا و تکیه بر استدلال های محکم و شفاف راهی است که آن عالم فرزانه برای رسیدن به وحدت و هم گرایی مقبول مسلمانان در عمل و نظر برگزید. از این رو، به مسئله فقه و مصلحت در جامعه و حکومت که از سوی طرف مقابل او در

◇ مباحثه النص والاجتهاد مورد تمسک واقع شده بود، توجه نشان داد.

خط مشی در حوزه های مختلف تقنینی، قضایی و اجرایی، چه در روابط داخلی و چه در روابط خارجی، با عنایت تام و لحاظ کارشناسانه اوضاع و احوال پیچیده و متغیر، صورت گیرد. مسئله اساسی فقه و مصلحت در صحنه جامعه و برای یک نظام اسلامی، چگونگی جمع کردن بین این دو سو خواهد بود. جمع بندی ای پذیرفتنی در این صحنه، تکلیف نص و مصلحت را (که گفت گوی شرف الدین با اهل سنت در مسائلی مانند مسئله مؤلفه قلوبهم به آن تحلیل می شود) روشن خواهد ساخت. خلاصه جمع بندی ما این است که (نخست آن که): باید خواسته های شریعت اسلامی در یک نظام اسلامی دسته بندی شود و طی آن خواسته های کلی که بسان اهداف حکومت در اسلام ملاحظه پذیر است؛ مانند: بسط عدل، رفع تبعیضات طبقاتی، زمینه سازی برای نشاط و تکامل معنوی فردی و اجتماعی، عزت مسلمانان در برابر غیر مسلمان و...، از خواسته های جزئی تر که بسان احکام مشخص؛ مانند: حدود شرعی در مجازات ها، در منابع اسلامی آمده، تفکیک گردد؛ (دوم آن که): نظام ترتیب اهمیت اهداف نسبت به یکدیگر و نیز ترتیب اهمیت احکام نسبت به یکدیگر تدوین گردد. حتی می توان از ترتیب اهمیت اهداف و دست کم برخی از احکام هم سخن گفت؛ (سوم آن که): شرایط و اوضاع و احوال در زمینه های مختلف فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و... جامعه در حوزه های مختلف تقنینی، اجرایی و قضایی، با استفاده از آخرین ابزارها و معیارهای کارشناسی باید برای حکومت اسلامی تعریف شود تا بستر اجرای احکام و حرکت به سوی اهداف روشن باشد و آثار حرکت ها و تصمیم ها درک پذیر گردد تا آن گاه روشن شود که: آیا به راستی به سوی اهداف پیشروی شده است یا نه؟

اگر سه نکته بالا رعایت شود، رابطه فقه و مصلحت یا نص و مصلحت، از چالش و ناهمخوانی به سمت هماهنگی و همگرایی می رود. مصادیق مصلحت در هر جامعه ای، از حاصل ضرب اهداف کلی آن جامعه برای



سعادت و تکامل، با هر تفسیر موسعی که از این دو واژه داشته باشیم، در شرایط و اوضاع و احوال متحول در هر مقطعی به دست می‌آید. جامعه اسلامی با هدایت و مدیریت نظام حکومت در اسلام، با تعیین اهداف کلی حرکت جامعه، از اساس، تکلیف خود را با مصالح کلی روشن می‌سازد. برای نمونه: هدف حرکت جامعه اسلامی لذت‌گرایی مادی محض، مسابقه نامحدود سرمایه‌داری لیبرالی و... نیست، بنابراین، نمی‌توان برخی از آنچه را برخاسته از یک فرهنگ غیر مقبول اسلامی مصلحت دانسته می‌شود، مصلحت تلقی کرد و نصوص اسلامی شامل اهداف و خواسته‌های اسلام را به پای آن قربانی کرد. وقتی مصالح کلی تحت عناوین سیاست‌های کلی نظام اسلامی یا هر عنوان دیگری، با کارشناسی اسلامی به دقت تعیین شد، دیگر چالش‌های جزئی‌تر که در حوزه‌های مختلف اداره جامعه، بین مصالح در شرایط و اوضاع و احوال دگرگون و نصوص یا احکام شرعی پیش می‌آید، در سایه آن سیاست‌های کلی که با ترتیب اهمیت مشخص شده و نیز با توجه به ترتیب اهمیت خود احکام که از نصوص برآمده، قابل حل خواهد بود؛ زیرا در این صحنه، دیگر منظور از مصالح، همان مصادیق اهداف کلی با توجه به شرایط و اوضاع و احوال است. در این ترسیم، چالش فقه و مصلحت یک چالش درونی است که در نظام حل و فصل تراجم نصوص و خواسته‌های اسلامی در مرحله اجرا و امتثال قابل پی‌گیری است.

۳. اکنون می‌توانیم براساس نظریه ارائه شده در فقه و مصلحت، به گفت‌وگوی شرف‌الدین و صاحب‌نظران یاد شده اهل سنت درباره نص و مصلحت در ذیل مسئله مؤلفه قلوبهم، نگاهی دوباره بیفکنیم:

(نخست آن که:) در مقام استنباط احکام شرعی نمی‌توان نص قرآن یا سنت را نادیده گرفت و مسئله‌ای که تکلیف شرعی آن را قرآن و سنت مشخص



کرده، به مصلحت تشخیص داده شده از سوی حکومت سپرد تا آن مصلحت اندیشی، جانشین شرعی یک حکم شرعی برآمده از نصوص قرآن و سنت گردد. این کاری است که علامه شرف الدین در مسئله مؤلفه قلوبهم از رفتار خلیفه دوم فهمیده و به حق بر او ایراد گرفته و آن را نپذیرفته است. جالب توجه این که: همین نقد علامه شرف الدین را فقیه نامدار و خریّت فقه اهل سنت، ابن قدامه حنبلی قرن ها پیش از او وارد کرده و نوشته است:

«و مخالفة كتاب الله وسنة رسوله وإطراحها بلا حجة لا يجوز ولا يثبت النسخ بترك عمر وعثمان إعطاء المؤلفات ولعلمهم لم يحتاجوا إلى إعطائهم فتركوا ذلك لعدم الحاجة إليه لا لسقوطه»؛^{۲۳}

مخالفت با قرآن کریم و سنت رسول خدا(ص) و کنار گذاشتن مفاد آنها بدون در دست داشتن حجت، روا نیست، و از این که عمر و عثمان سهم مؤلفه قلوبهم را نداده اند، نمی توان نسخ قرآن را به دست آورد. شاید در زمان عمر و عثمان، مسلمانان نیازی به دادن این سهم نداشته اند و لذا آن را ترك کرده اند، نه این که این حق در نظر آنان ساقط شده باشد.

(دوم آن که:) نصوص شرعی را نمی توان جزئی نگرا نه در صحنه جامعه به اجرا در آورد، بلکه باید شرایط زمانی و مکانی را اسنجید، مصالح کلی مدون شده در نظام اسلامی را در نظر گرفت و اهم و مهم را هم لحاظ کرد، آن گاه با چنین مدیریتی از اجرای نصوص، تعهد خود را به اسلامیت نظام اسلامی نشان داد. اگر بتوان رفتار خلیفه اول و دوم را براساس چنین مدیریتی توجیه کرد، صرف نظر از اصل مشروعیت حکومت او از دیدگاه تاریخی و ادله کلامی و فقهی، آن رفتار تصدیق پذیر خواهد بود. اما گذشت که آن رفتار از جهت شواهد تاریخی، این توجیه را هم بر نمی تابد.



بی نوشت ها :

۱. آخرین صفحه کتاب آمده است: «تم هذا الاملاء بعون الله تعالى وتوفيقه ... سنة ۱۳۷۵؛ این نوشته به یاری و توفیق خداوند متعال در سال ۱۳۷۵ هـ. ق به اتمام رسید.»

۲. برای آگاهی بیشتر از تقسیم مصالح بر پایه اصول فقه شیعه، به مصالح در مقام اجرا و مصالح در مقام تشریح، بنگرید به: احکام حکومتی و مصلحت، همین قلم، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، ۱۳۸۰ و مجله قیسات شماره ۸۳، تابستان ۱۳۸۳، مقاله درآمدی بر جایگاه مصلحت در فقه

۳. بنگرید به: احکام حکومتی و مصلحت و منابع قانون گذاری در حکومت اسلامی.

۴. النص والاجتهاد / ۸۶.

۵. النص والاجتهاد / ۸۵.

۶. در این باره بنگرید به: سامان سیاسی، هاینلتون، ترجمه محسن تلاشی / ۴، نشر علم، تهران؛ فلسفه سیاسی، کونیتن، ترجمه مرتضی اسعدی / ۲۲۰، انتشارات بین المللی الهدی، تهران؛ احکام حکومتی دین ما، همین، ص ۱۸۷ تا ۱۹۱.

۷. النص والاجتهاد / ۸۴. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۸. همان. رتال جامع علوم انسانی

۹. برای تفصیل بیشتر بنگرید به: مجله قیسات، شماره ۳۲ تابستان ۸۳ مقاله درآمدی بر جایگاه مصلحت در فقه / ۸۱ به بعد.

۱۰. بنگرید به: احکام حکومتی و مصلحت / ۱۵۲؛ منابع قانون گذار در اسلام / ۲۵۱؛ مجله قیسات، شماره ۳۲ تابستان ۸۳ مقاله درآمدی بر جایگاه مصلحت در فقه / ۸۱ به بعد.

۱۱. همان / ۱۱۰.



۱۲. سوره توبه، آیه ۶۱.
۱۳. المیزان، علامه طباطبائی، ج ۳۱۱/۹.
۱۴. النص والاجتهاد/ ۱۰۷.
۱۵. همان/ ۱۰۷.
۱۶. بدایة المجتهد، ج ۲۸۲/۱.
۱۷. اصول الفقه، محمد معروف دوالیبی/ ۲۳۹ (به نقل از: النص والاجتهاد/ ۱۰۸).
۱۸. النص والاجتهاد/ ۱۰۹ و ۱۱۰.
۱۹. همان/ ۱۱۱.
۲۰. همان/ ۱۰۷.
۲۱. المغنی، ج ۳۱۹/۷ (برخی از محققان تاریخ با استفاده از شواهد متعدد تاریخی، ترسیمی از اندیشه های خلیفه دوم ارائه کرده اند که در این جا نیز قابل تطبیق و دقت است. «تاریخ خلفا، رسول جعفریان/ ۷۹ به بعد»
۲۲. بنگرید به: احکام حکومتی و مصلحت، فصل چهارم منابع و ضوابط مصلحت در صدور احکام حکومتی؛ منابع قانونگذاری در حکومت اسلامی/ ۲۴۲ به بعد
۲۳. المغنی، ج ۳۲۰/۷.